

صحاف‌باشی و نخستین نمایش فیلم در استرآباد



یعقوب رشتجیان*

صحاف‌باشی پدر

محمد(تقی) صحاف‌باشی یکی از کسانی بود که در زمان ناصرالدین شاه برای آموزش دانشگاهی به فرانسه فرستاده شدند. به نوشته ی مهدی بامداد:

«... جوانی بود که در فن صحافی مهارت بهم رسانیده بود و بعد از برگشتن بتهران و نمودن هنر خود، از طرف ناصرالدین شاه لقب صحاف‌باشی گرفت. هنگامی که این محصلین از اروپا بازگشته و برای معرفی به اعتضادالسلطنه وزیر فرهنگ در مقابل حوض مدرسه دارالفنون صف کشیده بودند، تصادفا اعتضادالسلطنه رو به صحاف‌باشی کرد و حوض را باو نشان داد و گفت این را چه می‌گویند؟ صحاف‌باشی بزبان فرانسه فصیح و غلیظ گفت: باسن. اعتضادالسلطنه دستور داد که چوب و فلکی حاضر کردند و به امر او پاهای صحاف‌باشی را به چوب بستند چون چند چوبی که خورد از زیر فلک گفت (اوز، اوز، اوز) اعتضادالسلطنه گفت باز بزنید و چنین کردند و طولی نکشید که صحاف‌باشی فریاد برآورد (حوض، حوض) و حا حطی و ضاد غلیظ عربی را کاملا از مخرج خود بتلفظ درآورد و بعدها مثل آدم حرف میزد.»^۱

*کارشناس ارشد
معماری و شهرسازی
- نویسنده ی کتاب
شهرشناسی استرآباد

۱ - بامداد، مهدی (۱۳۴۴). شرح حال رجسال ایران، چاپ دوم، تهران: کتاب‌فروشی زوار. ج. ۲. ص ۴۴۴

عین السلطنه هم در یکی از یادداشت‌های روز ۱۳ رمضان سال ۱۳۳۵ ق خود از این رویداد یاد کرده است:

«... صحاف باشی معروف مرحوم که علم صحافی را یاد گرفته بود ... حضور مرحوم اعتضاد السلطنه برای کاری آمده بود. اینجا دو قول است. بعضیها گفته‌اند حوض را «اوز» گفته بود. برخی می‌گویند کاغذ را «پایه» گفته بود که فوراً مرحوم اعتضاد السلطنه چوب و فلک خواسته بود و...»^۲

مهدیقلی هدایت هم نوشته است:

«... برای اظهار فضیلت کلمات فرانسه به کار می‌برد و فارسی را به لهجه فرانسه ادا میکرد. اعتضاد السلطنه وزیر علوم نوبتی چوبش زد که کلمات را درست ادا کند...»^۳

صحاف باشی پدر یکی از نخستین کسانی بود که عینک می‌زد و «عینکی» نامیده می‌شد.^۴ هم چنین پاکت سازی در ایران یادگار اوست.^۵

پسران صحاف باشی

صحاف باشی پدر، دو پسر داشت؛ پسر بزرگ تر اسماعیل؛ «... از مترجمان مخصوص دربار مظفرالدین شاه قاجار بود و چندین کتاب تاریخی از زبانهای اروپایی برای دربار ترجمه کرد. برخی از این ترجمه‌ها به صورت دستنویس در کتابخانه ملی ایران، تهران، نگهداری می‌شود.»^۶

در یادداشت‌های روزانه‌ی عین السلطنه آگاهی‌های بیشتری درباره‌ی اسماعیل می‌توان یافت:



صحاف باشی

یادداشت روز ۱۰ ماه ربیع الثانی سال ۱۳۰۸ ق - «

میرزا اسمعیل پسر صحاف باشی مرحوم یک ماه است که من و تولوی خان را درس می‌دهد. ... خوب بلد است. در هندوستان تربیت شده. مدتی در حیدرآباد دکن بوده و معلمی می‌کرده و یک سفر مفصل با صدراعظم دکن به فرنگ رفته ... درجه سرتیپی دارد.»^۷

یادداشت روز ۶ ماه محرم سال ۱۳۱۳ ق - «... اسمعیل خان پسر صحاف باشی مرحوم ... هر قسم بود خودی داخل نوکری کرده به توسط این و آن سرتیپ دوم شده...»^۸

۲ - سالور (عین السلطنه)، قهرمان میرزا (۱۳۷۴). روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران: اساطیر، ج ۶، صص ۵۴ - ۵۸

۳ - هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، چاپ دوم، تهران: کتاب فروشی زوار، صص ۵۴ - ۵۳

۴ - تهامی نژاد، محمد (۱۳۵۲). ریشه یابی یاسی (۲)، ماهنامه درباره سینما و تاتر، شماره ۵، تهران: بابک، دی ماه ۱۳۵۲. یادداشت ۲۵

۵ - محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱، صص ۳۲۲

۶ - نوشاهی، سید عارف (۱۳۷۵). مقایسه هند: اسماعیل بن صحاف باشی، در فصلنامه معارف، شماره ۳۷، فروردین - تیر ۱۳۷۵، صص ۶۹

۷ - عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۳۱۷

۸ - همان، صص ۷۷۳

پسر کوچک تر، ابراهیم، جانشین پدر شده بود و میرزا ابراهیم خان صحافی باشی نامیده می شد. عین السلطنه، در همان یادداشت روز ۶ ماه محرم خود، درباره ی او نوشته است:

«... برادر کوچکش حالا صحافی باشی است. به هندوستان رفته اجناس زیادی آورده مشغول تجارت شده. حالا سرمایه خوبی به هم رسانیده اند. هم نوکر دیوان هستند و هم مشغول کسب و تجارت»^۹

یاسوماسا فوکوشیما، امیرلشکر ژاپنی، که در سال های ۱۴ - ۱۳۱۳ق به ایران سفر کرد، نیز با برادران صحافی باشی آشنایی داشت؛ و در سفرنامه اش از دیدار با آن ها در تهران یاد کرده است:

«... دکان دار این جا صحافی باشی نام دارد. او که پارسال به ژاپن رفته بود، گفت که این اجناس را در توکیو، یوکوهاما، کوبه، اوساکا و کیوتو خریده است»^{۱۰}

«... گویا شاه پیشین (ناصرالدین شاه) مرحمتی به این دکان دار داشت، و او به عنوان آوردن کالا برای شاه به خارج می رفته است و می رود. ... گمرک ایران از مال التجاره اش مالیات نمی گیرد. ... این دکان دار ... مرا ... به شام دعوت کرد.

برادر صحافی باشی، اسماعیل خان نامیده می شود؛ درجه سرتیپی دارد ... با هم گفت وگو می کردیم؛ و کم کم معلوم شد که در سال ۱۸۱۶م/ ۴ - ۱۳۰۳ق هنگامی که در هند سفر می کردم در حیدرآباد ... یکدیگر را دیده بودیم. ...»^{۱۱}

«... ساعت ۵ بعد از ظهر این روز در حمام اسماعیل خان سرتیپ حمام کردم ... و آنگاه به منزل سرتیپ رفتم. ...

این خانه همچون کاخی است، و زنان و صیغه ها و فرزندان . . و برادر او با هم یکجا زندگی می کنند. اتاق را با اثاث و زیورهای ژاپن آرایش داده اند و ظروف و بشقاب ها هم ساخت ژاپن است»^{۱۲}

میرزا ابراهیم خان صحافی باشی تهرانی، جهان گرد و بازرگان آنتیک فروش؛ مشروطه خواه روزگار مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه، دانش آموخته ی دارالفنون بود و زبان انگلیسی را خوب می دانست. پیش از جنبش مشروطه خواهی، در جست و جوی کالاهای لوکس و نوآورانه، که خان های قاجاری خریدار آن ها بودند، به گوشه و کنار جهان سفر می کرد. از سفر یازده ماهه ی او (از ذیحجه سال ۱۳۱۴ق تا رمضان ۱۳۱۵ق، برابر با اردیبهشت تا اسفند سال ۱۲۷۶) سفرنامه ای به جا مانده است.^{۱۳} به گفته ی پسرش، فونوگراف (گرامافون) را نخستین بار او به ایران آورد و بنیانگذار فن ورشوکاری در کشور نیز همو بود.^{۱۴}

بر پایه ی یادداشت روز ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۱۶ق عین السلطنه درباره ی آتش بازی جشن

۹ - همان جا.

۱۰ - فوکوشیما، یاسوماسا (۱۳۹۲). سفرنامه ایران و قفقاز و ترکستان، برگردان هاشم رجب زاده، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی. ص ۱۱۴

۱۱ - همان. ص ۱۱۵

۱۲ - همان. صص ۱۷ - ۱۱۶

۱۳ - پرتو، افشین (۱۳۸۳). میرزا ابراهیم صحافی باشی، سیاح ایرانی، سیاحت دنیا، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۷۸ - ۷۷، اسفند ۱۳۸۲ - فروردین ۱۳۸۳.

۱۴ - تهامی نژاد. ۱۳۵۲

زادروز مظفرالدین شاه:

«صحاف باشی ... این دفعه آتش بازی ژاپنی زیادی آورده که به قدر سه هزار تومان آن را شاه خریده. امشب از آتش بازیهای او خریده بودند. تاکنون آتش بازی به این خوبی در ایران نشده بود.»^{۱۵}

ملیجک دستگاه پرتو ایکس را در فروشگاه او دیده بود و در یادداشت روز ۱۳ محرم سال ۱۳۲۰ق خود، درباره ی آن نوشته است:

«پرشب در منزل انتظام الدوله، که صحاف باشی آنجا بود، می گفت با قوه الکتریسته توی بدن دیده می شود. من را وعده گرفت که بروم امروز آنجا، تماشا نمایم. ... درشکه را حاضر کردند، از خیابان چراغ گاز رفتیم توی میدان توپخانه. از آنجا رفتیم خیابان لاله زار. و یکسر رفتیم دکان صحاف باشی. ... اسباب خیلی تماشایی است ... هر کس که مقابل چراغ بایستد، ... اندرون دیده میشود. ... عکس هم می اندازد. بسیار اسباب با فایده خوبی است.»^{۱۶}

صحاف باشی، نخستین سینمادار ایران

میرزا ابراهیم صحاف باشی در سفر سال ۱۵-۱۳۱۴ق خود، شبی در لندن، برای نخستین بار نمایش روبه رو شد که به نوشته ی خود او در سفرنامه اش:

«به قوه برقیه آلاتی اختراع کرده که هر چیز را به همان حالت حرکت اصلی می نماید ...»^{۱۷}
پس از چند سال، او دستگاه نمایش فیلم را برای نخستین بار به ایران آورد و نخستین تالار نمایش فیلم (سینما)؛ و به گفته ی خودش تماشاخانه، را در ماه رمضان سال ۱۳۲۱ق، در حیاط پشت فروشگاهش، در خیابان لاله زار راه انداخت.^{۱۸} در میان تماشاگران سرشناس سینمای صحاف باشی، ملیجک تنها کسی است که در یادداشت های روزانه اش، به تاریخ ۲ و ۳ رمضان سال ۱۳۲۱ق، از آن یاد کرده است:

«... رفتم مغازه صحاف باشی. روزهای یکشنبه سینموفنگراف دارد برای فرنگی ها، و شبها برای عموم ... هیچکس نبود. من بودم و میرزای سفارت هلند، ... قدری درس خواندم. و دو ساعت و نیم از شب رفته بود که ... همراه مدیر رفتیم مغازه صحاف باشی، تماشای «سینماتوگراف».^{۱۹}
«... رفتیم تماشای سینموفنگراف».^{۲۰}

نخستین گشایش سینمای صحاف باشی چندان نپایید و پس از ماه رمضان همان سال بسته شد. صحاف باشی، پس از بازگشت از آمریکا، به گمان برای بار دوم تالار نمایش فیلم راه انداخت. به نوشته ی فرخ غفاری، بر پایه ی شنیده هایش از عبدالله انتظام و محمدعلی جمالزاده، این

۱۵ - عین السلطنه ۱۳۷۴. ج ۲. ص ۱۳۴۶

۱۶ - عزیزالسلطان (ملیجک)، غلامعلی (۱۳۷۶). روزنامه خاطرات عزیزالسلطان، به کوشش محسن میرزایی، تهران: انتشارات زریاب. ص ۱۷۲۰۴ - پرتو. همان.

۱۸ - نهامی نواد. ۱۳۵۲

۱۹ - عزیزالسلطان. ۱۳۷۶. ص ۵۳۳

۲۰ - همان. ص ۵۴۴

بازگشایی در رمضان سال ۱۳۲۲ق بود و در خیابان چراغ‌گاز.^{۲۱} عکس زیر از ساختمان نبش کوچه‌ی دولت‌آبادی خیابان امیرکبیر (چراغ‌گاز و سپس چراغ‌برق) تهران، به گواهی فیلم مستند روزی روزگاری سینما، در سال ۱۳۲۲/۱۲۸۳ق ساخته شده است؛ صحاف‌باشی تماشاخانه‌ی خود، نخستین تالار نمایش فیلم در ایران، را در آن برپا کرد.



سینما صحاف‌باشی

در این باره اما، به نوشته‌ی شهریار عدل، چندان بی‌گمان نمی‌توان بود.^{۲۲} در یادداشت‌های روزانه‌ی ملیجک، نشانی از راه‌اندازی دوباره‌ی سینمای صحاف‌باشی نیست؛ و دور می‌نماید بیکاره‌ای مانند ملیجک، که از بام تا شام به‌دنبال پیشامدی سرگرم‌کننده می‌گشت تا روز را بگذراند،

چنین رویدادی را نادیده گذاشته باشد. از هر رو، سینمای صحاف‌باشی برای همیشه برجسته شد. به ویژه که خیزش مشروطه‌خواهی، روزه‌روز، گسترده‌تر می‌شد. صحاف‌باشی هم، که گذشته از بازرگانی و سینماداری، آزادی‌خواهی تندرو بود و در مشروطه‌خواهی بسیار کوشا، به‌جای سینماداری و نمایش فیلم، رو به انقلابی‌گری بُرد.

صحاف‌باشی، مشروطه‌خواه انقلابی

میرزا ابراهیم صحاف‌باشی، در پی سفر به گوشه و کنار جهان و دیدن پیشرفت‌های اروپا و آمریکا، دچار سرخوردگی و نومیدی شده بود. او در بخشی از یادداشت‌های روز سیزدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۱۵ق سفرنامه‌ی خود چنین نوشته است:

«قبل از اینکه با این همه مردم محشورشوم، گمان می‌کردم شاید تا یک درجه هم ماها داخل انسان خواهیم بود. در این سفر به کلی مأیوس شدم. فهمیدم فقط برای مُردن خوب هستیم و بس.»

سرخوردگی صحاف‌باشی اما چندان دیر نپایید و او، با پدیداری نخستین نشانه‌های مشروطه‌خواهی، هم چون آزادی‌خواهی روشن‌اندیش، به مشروطه‌خواهان پیوست. در نشست نهم یکی از انجمن‌های پنهان مشروطه‌خواهان، در تاریخ ۱۲ ماه صفر سال ۱۳۲۳ق، گفته بود: «... در صورتی عضویت انجمن را قبول می‌کنم که اهالی انجمن مادام‌العمر لباس سیاه بپوشند، زیرا که مادر ما، وطن، در حال احتضار است و تا او را بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه‌پوش و به حالت عزادار باشیم...»^{۲۳}

۲۱ - <http://www.iranicaonline.org/articles/cinema-i>

۲۲ - <http://www.tavoonline.com/Articles/ArticleDetailFa.aspx?src=۶۸&Page=1>

۲۳ - ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۷۶). تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی سنیرجانی، تهران: نشر پیکان، ج. ۱، ۲۹۱

روشن است که این پیشنهاد با کنش های پنهان کارانه‌ی انجمن ناهمسو بود و پذیرفته نشد. او خود، اما همواره ردایی سیاه و بلند به تن داشت^{۲۴}؛ و یک تنه در راستای بالابردن آگاهی مردم می‌کوشید: «به گفته‌ی همسرش در گفت‌وگویی در شماره ۱۴۴ مجله ترقی، ... برای اینکه به مردم بفهماند چگونه رجال آن روز مخالف مسیر ترقی و تمدن در ایران و ... می‌باشند ... خود را به صورت دراویش درآورد و ... کلاه مرشدی بر سر نهاد و سپس در خیابانها به راه افتاد و به خواندن اشعار و اوراد پرداخت. ابتدا مدح علی می‌گفت و بعد به مذمت حکومت استبدادی پرداخت.»^{۲۵}

محمدعلی جمالزاده هم درباره‌ی درویش‌نمایی او نوشته است:

«در آن سالهایی که پدرم مرحوم سیدجمال‌الدین واعظ معروف به اصفهانی ... ماههای رمضان ... در مسجد شاه تهران ... موعظه می‌کرد ... شخص متوسط القامه‌ای با قیافه گیرنده و ریش کوتاهی ... در میان گروه مردم می‌افتاد ... و از جیبهای ردای خود مداد و کاغذ بیرون آورده به مردم می‌داد و می‌گفت بروید بخوانید و بنویسید تا دارای سواد و فهم بگردید و گاهی رساله‌های چاپی هم از جیبها و چنته و شاید کشکول درمی‌آورد و به مردم می‌داد. اسم این مرد صحافباشی بود...»^{۲۶}

در زمان دو ماهه‌ی مهاجرت صغیر (از ۱۶ شوال تا ۱۶ ذیقعده ۱۳۲۳ق) مشروطه‌خواهان به شاه‌عبدالعظیم، صحاف‌باشی در میان بست‌نشینان بود؛ و آن‌گاه که زمزمه‌ی سازش دو رهبر روحانی جنبش با عین‌الدوله بلندشد، با سه تن دیگر از هم‌زمانش هم‌پیمان شدند که سازش‌گران را بکشند.^{۲۷} دست‌نوشته‌ی هشداردهنده‌ای که در شب ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۳ق به مظفرالدین‌شاه داده شد و او را دگرگون ساخت، نوشته‌ی صحاف‌باشی بود.^{۲۸} او در زمینه‌ی پشتیبانی از مشروطه‌خواهان و یاری‌رسانی به خانواده‌های آنان نیز کوشا بود. زمانی که سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، پدر محمدعلی جمالزاده، در گریز از دست‌گماشتگان عین‌الدوله، پنهان شده بود (شوال تا ذیقعده ۱۳۲۳ق)، صحاف‌باشی هزینه‌ی گذران خانواده‌ی او را می‌پرداخت.^{۲۹}

نیکوکاری او تنها برای مشروطه‌خواهان نبود و او در راستای کمک به بهبود زندگی توده‌ی مردم نیز کوشا بود. بر پایه‌ی نوشته‌ی محمدعلی جمالزاده:

«... ثروتی داشت و در چهارراه و خیابان معروف به کنت در امتداد شمالی خیابان لاله‌زار در سمت چپ باغ و ساختمانی داشت و خودش و همسرش چند اطاق منزلشان را به صورت بیمارستان درآورده بودند و چند تن مریض را آنجا پذیرفته معالجه می‌کردند و همسرش در واقع پرستار آنها بود. خوب به خاطر دارم که برای دستگیری از مردم محله که از بابت آب در

۲۴ - http://www.iichs.org/srcfiles/printdoc.asp?id=۱۳۵۴&doc_cat=1

۲۵ - تهمی نژاد. ۱۳۵۲

۲۶ - جمالزاده، محمدعلی. درباره صحاف‌باشی، برگرفته از راهنمای کتاب، سال بیست و یکم، شماره ۱ و ۲، روزنامه شهروند، شماره ۶۹۶، روز ۴ آبان ۱۳۹۴.

۲۷ - ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: سخن، ص ۲۹۳

۲۸ - ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۶۶. ج ۱، صص ۶۱ - ۶۰؛ ملک‌زاده. ۱۳۸۳، ص ۲۸۴

۲۹ - ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۶۶. ج ۲، ص ۴۴

تنگدستی بودند، آب انبار مضبوطی در کنار باغ خود در طرف خیابان ساخته بودند که پلکانی در کوچه داشت و هرکس می‌توانست رفع حاجت از حیث آب نماید...»^{۳۰}

خود صحاف‌باشی اما، ناتوان از بازپرداخت پولی که برای راه‌اندازی کارگاه ورشوکاری به ارباب جمشید بدهکار بود، در روزهای پایانی ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ق، دستگیر و زندانی شد. سپس با میانجی‌گری کسانی به‌جای زندان تن به بازداشت خانگی داد.^{۳۱} زندانی شدن صحاف‌باشی، برای بدهکاری به ارباب جمشید، دور نیست که همانا برای جلوگیری از کنش‌های روشن‌گرانه و آزادی‌خواهانه‌ی او بوده باشد. سرگذشت صحاف‌باشی اما از این پس ناروشن است. به نوشته‌ی ناظم‌الاسلام، خانه‌ی همسرش، که در گروهی بدهی به ارباب جمشید بود، سرانجام از چنگش در آمد و او به ناگزیر از ایران رفت.^{۳۲} گزارشی نیز از دور رانده شدن او از تهران به جندق و بیابانک و سپس به کربلا و هندوستان در دست است.^{۳۳} چنین می‌نماید که زمان این رویدادها نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۴ق بوده باشد.^{۳۴} گزارش شده‌است که صحاف‌باشی از محرم ۱۳۲۵ق دست به کار چاپ و پخش روزنامه مشروطه‌خواه «نامه وطن» در حیدرآباد دکن شد.^{۳۵} اگر چنین بوده باشد، صحاف‌باشی بایست، پس از پیروزی مشروطه‌خواهی و گشایش مجلس شورای ملی، از بازداشت خانگی آزاد و از تهران دور رانده شده باشد. او نیز همانند بسیاری از آزادی‌خواهان دورمانده از کشور، چاپ و پخش روزنامه در آن سوی مرزها را تنها راه گسترش دیدگاه‌های مشروطه‌خواهانه خود یافته بود. با این همه، او بار دیگر به ایران بازگشت و از چندی پیش از به‌توپ بسته شدن مجلس در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق و هم‌زمان با این رویداد، صحاف‌باشی بی‌گمان در تهران بود؛ و در راه مشروطه‌خواهی کوشا.

صحاف‌باشی و نمایش فیلم در استرآباد

صحاف‌باشی، درست یکی دو هفته پس از به‌توپ بستن مجلس، برای نمایش فیلم به استرآباد سفر کرد. در گزارش شماره‌ی ۲۲ حسینقلی مقصدلو، به تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸م/۱۵ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۶ق، آمده‌است:

«[ابراهیم خان] اهل طهران حامل دستگاه سینموتگراف عکس متحرک از راه بندر رجز به استرآباد آمده در پستخانه وارد شد. از قرار مذکور با غلامهای سفارت بستگی دارد و شبها مردم در پستخانه رفته، شبی هشت پرده عکس نشان می‌دهد.»^{۳۶}

انگیزه‌ی سفر صحاف‌باشی به استرآباد و نمایش فیلم در آن‌جا را، از دید من، در گرایش و بستگی، نه وابستگی و سرسپردگی، او به انگلیس باید جست‌وجو کرد. در برابر پشتیبانی آشکار روسیه از شاه

۳۰ - جمالزاده. همان

۳۱ - ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۷۶. ج ۲. ص ۴۳۳

۳۲ - همان‌جا

۳۳ - http://www.iichs.org/srcfiles/printdoc.asp?id=۱۳۵۴&doc_cat=1

۳۴ - تهایی‌نژاد. ۱۳۵۲

۳۵ - <http://www.perslit.com/ruznameh.brunmarz.mashrute.htm>

۳۶ - مقصدلو (وکیل‌الدوله)، حسین‌قلی (۱۳۶۳). مخابرات استرآباد، به‌کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: نشر تاریخ ایران. ص ۵۶

خودکامه‌ی قاجار؛ انگلیس، دست‌کم هر جا که به سودش بود، پشتیبان مشروطه‌خواهان بود. از این رو، در بسیاری از پیشامدهای روزگار مشروطه‌خواهی، روی آوردن به انگلیس، خود به معنای ایستادگی در برابر خودکامگی و روس‌ها بود. صحاف‌باشی با کسانی در هندوستان زیر یوغ انگلیس پیوندهایی داشت. در گزارش مقصودلو هم آمده است که: «از قرار مذکور با غلامهای سفارت بستگی دارد»^{۳۷} خود صحاف‌باشی در روز ۱۲ صفر سال ۱۳۲۳ق گفته بود:

«من باید بروم هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیدار گردد.»^{۳۸}

گزینش شهر استرآباد برای نمایش چنین فیلم‌هایی شاید از آن رو بود که استرآباد از یک سو جایگاه قاجارها و ترکمن‌های سرسپرده به محمدعلی شاه قاجار بود و همان‌ها بودند که پس از بازگشت او به کشور، سپاه او را شکل دادند و از سوی دیگر شهر و منطقه یکسره در دست روس‌های پشتیبان محمدعلی شاه بود. در این چارچوب که مشروطه‌خواهان سرخورده و نومید بودند، نمایش فیلم‌هایی با دستمایه‌ی پیروزی انگلیس در جنگ ترانسووال یا شکست سخت روس‌ها در جنگ با ژاپن، از دید صحاف‌باشی، شاید نمایشی از کم‌توانی و شکست‌پذیری روسیه، ابزاری برای روشن‌گری در میان توده‌ی مردم و گشاینده‌ی روزنه‌های امیدی برای پیروزی آزادی‌خواهی به‌شمار می‌رفت. به هر شکل و با هر انگیزه، فیلم‌های نمایش داده شده‌ی صحاف‌باشی را نخستین نمود پدیده‌ی سینما و نمایش فیلم در شهر استرآباد باید شمرد.

صحاف‌باشی پس از سفر به استرآباد دستگاه‌ها و ابزارهای نمایش فیلم و دیگر دارایی‌های اندک خود را فروخت و راهی هندوستان شد. پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، بار دیگر و این بار برای همیشه، به ایران بازگشت؛ در شهر مشهد جای گیر شد و به بازرگانی روی آورد. در سال‌های جنگ جهانی نخست چندی دیپلماس ارتش انگلیس بود و در سال ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ درگذشت.^{۳۹}

۳۷ - همان جا

۳۸ - ناظم‌الاسلام کرمانی. ۱۳۷۶. ج ۱. ص ۲۹۱

۳۹ - <http://www.tavoosonline.com/Articles/ArticleDetailFa.aspx?src=۷۸&Page=1>